

حامد بشارتی

(نبودنت گوزنی است که در شاخ‌هایش پرنده‌ای جوانه می‌زند)

مرا ببخش
این ابتدای مردن در سکوتی است که
شنوایی بی‌تاب برف نشسته بر ساقه‌های شعمدانی
برف نشسته بر آوندهای راش
تو هجاهای ویران‌شده‌ی منی
و من تکه‌های توام
چون سکوت متلاشی شده در این اتاق سرد
در شش سو

مجتبی زارع

از مکیدن صمغ ساق‌های رقص
بازمی‌گردی
به تعارف چای
به دستانی که روی میز
سرد می‌شوند.
رگ‌های حیا ط
خال‌های شهریور را
به گوشه‌ی لب‌های مادر بزرگ می‌برد
و تصمیم خیس درخت را

(..... تو.....)

باید می‌نوشتم دوستت دارم
در انتهای کاغذی که نوشتم
کلید خانه در کفش‌های کهنه من است

به لحظه‌ای از لکه‌های لب
در تکرار لام
تا کام لیوان.
از دور است
از گرمای نجیب نور
که باز
می‌گردی
در خاطرات صندلی
تقل ایستادن فصلی را
بر بند رخت.

-(.....)

دوستت دارم
چون مزاری در مه
که خدا را دوست دارد.